

# انسان، اجتماع و جامعه‌شناسی معاصر

مسئله علمی کردن جامعه‌شناسی و گرایش بسوی اخذ مدل‌های علوم طبیعی و بکار بردن آنها در مطالعه زندگی اجتماعی انسان

- نقلی متفکران و فیلسوف‌ها از انسانها.
- استفاده از علوم مختلف در مسائل اجتماعی
- جدایی و تفکیک انسان و اجتماع در جوامع غربی
- بحثی در اصالت رفتار، اصالت کمیت، اصالت بصلحت.

## مجله فردوسی

شماره های هفتم و چهاردهم و بیست و یکم  
دیماه سال ۱۳۴۷

تشکیل کانون نویسندگان ایران فرصت مغفتمی است که افراد دور افتاده از یکدیگر باهم آشنا شوند و در برخورد و گفتگوهاشان در مسایل مختلف تبادل

### اشاره

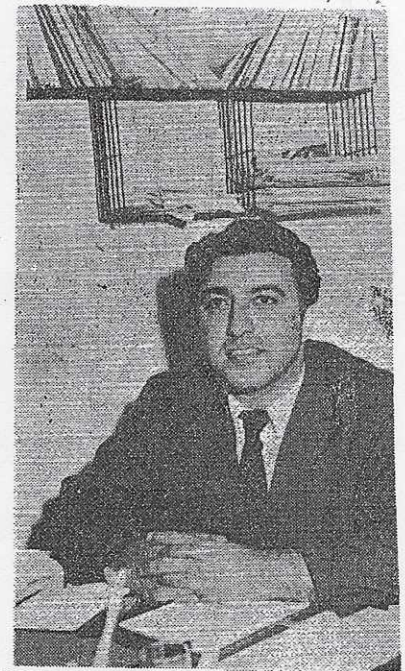
نظر کنند.

با احمد اشرف برای اولین بار در جلسات کانون نویسندگان آشنا شدیم و این آشنایی بزودی ریشه کرد و گل داد. اشرف از جامعه‌شناسان جوان کشور است که اطلاعاتی وسیع و بینشی دقیق برخوردار است. تحصیلات خود را در رشته‌های علوم اجتماعی، حقوق و اقتصاد در ایران بیابان رسانده و این مطالعات را در آمریکا ادامه داده است. در بازگشت او را به تدریس در مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی گماردند و او در کنار تدریس، در شورای عالی شهرسازی هم به کار مشغول است. اگرچه مدت زیادی از حضور او در میان ما نمی‌گذرد ولی به همین زودی کتاب پر ارزش «جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی در آمریکا» از او منتشر شده است. مقالات او را در باره «افکار ماکس و بر» در سخن و «فئودالیسم آسیایی» در جهان تو خوانده ایم. چندی پیش فرصتی پیش آمد تا با او و داریوش آشوری که معرف حضور خوانندگان فردوسی است درباره مسایل مختلف بحثی داشته باشیم. در این میان «اشرف» از دید جامعه‌شناسی و آشوری از دید فلسفی مسایل را بررسی کردند و بزودی به این نتیجه رسیدیم که بهتراست متن بعضی از این گفتگوها را بچاپ بسازیم تا شاید برای دیگران نیز مفید فایده باشد.

گفتگویی که از این پس می‌خوانید بیشتر شکل مصاحبه‌ای را دارد با احمد اشرف و آشوری که نگاه تک‌مضربی زده است من باب تکمیل و توضیح و من همواره سؤال‌کننده‌ای سراپا گوش بوده‌ام و استفاده‌کننده‌ای به فیض رسیده. سخن از این بود که جامعه‌شناسی در هدف خویش برای شناخت انسان و جامعه بشری و دریافتن قوانین حاکم بر حرکات آن ناچار علمی توانمند و توفیق‌یاب و مشکل‌علم بخود بگیرد. بزودی باین نتیجه رسیدیم که باید زمینه‌ای برای دست‌یابی به پاسخ این سؤال موجود آید و تشریح شود که اصولاً علوم اجتماعی چگونه به روش‌ها و قواعد کار خود دست پیدا می‌کنند.

آنچه گفته شد از این پس می‌آید و امید من این است که توفیق یار باشد تا در فرصت‌های دیگری سخنانی از همین دست برای خوانندگان فردوسی به‌همه بیاورم. اسمعیل نوری‌علاء

گفتگو  
با  
احمد  
اشرف  
محقق  
علوم  
اجتماعی





اشرف - باید دید این ایده‌های علمی که حاصل تفکر متفکران و فلاسفه است چگونه بوجود آمده و چه شرایطی در بوجود آمدن آنها دخالت داشته و همچنین چه عواملی در آنها مؤثر بوده است. در عین حال باید در جستجوی چگونگی و علل و اسباب بطور گسترش و بطور خلاصه مقبولیت عام آنها نیز باشیم. در این موارد مطلب برمی گردد به تاریخ تفکرات اجتماعی و مطالعه عوامل تأثیر و شرایط تاریخی و بعد تعلیل گسترش این افکار. مسئله این است که متفکران در طول تاریخ همیشه در پی شناخت انسان و رویدادها و پدیدارهای انسانی و اجتماعی بوده اند و خواسته اند به این شناخت رنگ علمی بدهند. اولین کاری که می توانسته اند بکنند آن بوده است که ببینند دیگر علوم که علم یونان مسجل شده است دارای کدام قوالب و الگوها هستند و سعی کنند همانها را برای شناخت انسان و جامعه بکار برند. به عبارت دیگر متفکران اجتماعی الگوهای علوم طبیعی استنساخ کرده اند. این گرایش سابقه بسیار زیادی دارد و بطور کلی می شود گفت که در تاریخ جدید علوم باید ایش شهب مختلف علمی این گرایش شدت گرفته است. یعنی با جهش ناگهانی علوم طبیعی و برپا شدن سرو صدای زیاد در اطراف آن دستمای بی به کشفیات جدید بر ارزش متفکران اجتماعی مایل شده اند که از روشها و الگوهای این علوم استفاده کنند. البته لازم است که در نظر داشته باشیم علوم طبیعی خود دارای دودسته ای مختلف اند. یکی فیزیک و مکانیک و شیمی است که می توانیم بطور کلی آنها را علوم فیزیکی بنامیم و دیگری علوم زیستی است. اگر به سرگذشت این دودسته دسته علم در چند قرن اخیر توجه کنیم می بینیم هر گاه که یکی از این دسته ها رشد کرده و در آن کشفیات قابل عنایتی شده است متفکران اجتماعی هم توجه پیدا کرده اند به اینکه الگوهای آن دسته را در کار شناخت انسان و جامعه بکار ببرند. مثلاً در قرن هفدهم علوم فیزیکی جهش چشم گیری میکنند و بلافاصله بعدها آن متفکران اجتماعی پیدا می شوند که می خواهند مدل این علوم را در علوم اجتماعی بکار ببرند و الگوها را برای علوم اجتماعی اقتباس کنند. عده ای این متفکران بقدری زیاد است که اغلب تاریخ نویسان مجبور میشوند نام چند نفری از آنها را ذکر کرده و بقیه را فراموش کنند. بعد می بینیم که علوم فیزیکی به یک دوره نسبتاً آرامی وارد میشوند و اصولاً بر جهان علوم آرامش حکمفرما می شود. تا اینکه می رسیم به قرن نوزدهم. حالا دیگر علوم فیزیکی رشد ملایمی دارند و قدرت جهش خود را از دست داده اند. در اینجا ما شاهد شکوفاشدن علوم زیستی هستیم. البته فراموش نکنیم که برای رسیدن به این اوج علوم زیستی قبلاً مقدمات کار هم از نظر فلسفی و هم از نظر زمینه های اجتماعی و هم از نظر پژوهش های علمی خاص زیست شناسی فراهم بوده است. بهر حال تبلور این اوج در نظریات داروین مشاهده می شود و علوم زیستی با ارائه نظریات او در باب انواع و تکامل به اوج خود میرسند.

در اینجا می بینیم که باز متفکران اجتماعی یکبار دیگر از این علوم و نظریات متأثر میشوند. توجه داشته باشیم که البته خود این متفکران اجتماعی به یک اعتبار موجب شکل گرفتن و در عین حال مقبولیت عام یافتن سریع نظریات داروین بوده اند بهر حال وقتی نظریات داروین بصورت پژوهش دقیق

علمی منتشر می شود. متفکران اجتماعی گرایش پیدا می کنند که الگوهای علوم زیستی را در کار خود مورد استفاده قرار دهند. عده ای این متفکران نیز بسیار زیاد است و حتی مکتبی بوجود می آید بنام داروینیسم اجتماعی. که در آن صرفاً نظریات داروین در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار می گیرد. بعد در اوایل قرن حاضر می بینیم که مجدداً علوم فیزیکی به یک مرحله از رشد سریع می رسند و فیزیک انگی بوجود می آید. در اینجا عده ای اجتماعی باز توجه پیدا می کنند به الگوهای این علوم. بطور خلاصه می بینیم که علوم اجتماعی همواره درگیر اخذ این الگوها بوده اند.

**نوری علاء** - اما اشاره کردید که علاوه بر علمی که تأثیری گذارده اند بر شکل گرفتن روش های علوم اجتماعی دلایلی نیز برای تحجیب و گسترش آنها وجود داشته است. **اشرف** - بله، باید بدانیم که این شکوفایی و گسترش بیشتر در کشورهای بورژوازی نوعی جامعه شناسی بورژوازی مورد نیاز است و در صورتی که بوجود آید بلافاصله مورد قبول عام واقع میشود، اما در عین حال مسئله دیگری نیز بنام **مارکسیسم** وجود دارد. این مکتب نیز تمایلی دارد به علمی کردن و علم پسند کردن تبیینها و توصیفها و تحلیل های اجتماعی. پیش از هرگونه بحثی در این باره باید کمی در مورد شناخت خود از **مارکسیسم** تجدید نظر کنیم. باید ببینیم این تمایلی که از آن سخن گفتیم تا چه با افکار خود **مارکس** قابل تطبیق است، آیا صحت دارد یا این تمایل صورت تحریف شده و منع شده افکار اوست. باید ببینیم که **سوسیالیسم علمی** مورد توجه **جوامع سوسیالیستی** امروز تا چه اندازه با **گرایش های جوامع بورژوازی غربی** قابل تطبیق است. اگر در این زمینه بدقت مطالعه کنیم می بینیم که تفاوت چندانی بین این دو وجود ندارد. همواره ما متوجه یک تمایز کلاسیک بوده ایم که دنیا را دو گانه تقسیم وارد و گاه **کاپیتالیسم** یا **امپریالیسم**. و بسا گفته اند که در پژوهش های علمی و اجتماعی آینده **آلیسم** از آن اردو گاه **کاپیتالیسم** است و **ماتریالیسم** از آن **سوسیالیسم**. بنظر من این تکنیک از نقطه نظر مورد توجه ما بی معنا و بی معیار است و اساس و پایه صحیحی ندارد و در واقع بیشتر یک تمایز تبلیغاتی است. چرا که همان تمایلات برای استفاده از **ماتریالیسم** - آنهم بمعنای عوامانه ای کلمه - در جهت علمی

کردن مطالعه انسان در کشورهای سوسیالیستی وجود دارد که در جوامع بورژوازی غربی موجود است.

**آشوری** - از بحث بدور نیفتیم. بهر حال بر اساس توضیحاتی که دادید و سوابق قضایا که بر شما دید بطور کلی گرایش علمی همیشه بسوی تحلیل مسائل است. یعنی علم عملش آن است که هر پدیده ای را به عناصر

سازنده اش تجزیه کند و با شناسایی آن عناصر به شناخت ترکیب آنها توفیق یابد و بعد بتواند روی آن ترکیب به قضایا شناسایی خودش عمل کند که می شود تکنیک و مسائل مربوط به حوزه عمل. در مورد جامعه شناسی و شناسایی انسان هم یک چنین گرایشی وجود داشته است. یعنی اساساً گرایش علمی در علوم اجتماعی به این جانب است که انسان را بچند عنصر ساده تجزیه کنیم، یعنی موجودیت انسان را چه بصورت فرد و چه بصورت جامعه، و سپس عوامل سازنده این مکتب اجتماعی را بر مبنای چند عامل ساده شناسیم. مثلاً گرایش روانکاو و روانشناسی یک نوع خاص تحلیل را ایجاد و رقیق نیز نبود



می‌کند و به بعضی از نظریه‌های بارکس از نوحیات می‌بخشد و عاقبت الامر خودش را با آن سازگار می‌داند. یعنی می‌بینیم این‌ها به جنبه‌ای از نظریات مارکس توجه می‌کنند که با نظریه‌های سوسیالیسم علمی و تفسیرهایی که در این جهت از مارکس شده است، مغایرت دارد. یعنی درست مارکسیست‌ها و احزاب کمونیست هیچ کدام به این قسمت از نظریه‌های مارکس توجه نکردند. البته مقداری از این گرایش‌های منحرف از نظریه‌های اصیل مارکس مربوط است به شکل گرفتن احزاب کمونیست در زمان استالین و نوعی تعبیر و تفسیر این نظریه‌ها در آن زمان. این تفسیرها بطور متمرکز انجام می‌شد و بصورت بخشنامه‌ای اشاعه می‌یافت و احزاب کمونیست بیشتر تابع نوعی اطاعت کورکورانه بودند از این تفسیرها.

**نوری علاء** - باین ترتیب گفتیم که برای یافتن قابلیت‌های جامعه‌شناسی برای علم شدن باید ابتدا تصویری را که از انسان در مکاتب مختلف وجود دارد بررسی کرد. بهتر است این کار را از همین حالا شروع کنیم.

**آشرف** - من می‌خواهم کمی راجع به جامعه‌شناسی بورژوازی غربی حرف بزنم. آنچه که در این جامعه‌شناسی ایجاد اشکال می‌کند، چه از لحاظ تئوری و چه از لحاظ علمی، جدایی

و تفکیکی است که آن‌ها بین انسان و اجتماع قایل می‌شوند. در واقع می‌شود گفت که جامعه‌شناسی بورژوازی به یک صورت دو قطبی درآمده است. در یک قطب آن عده‌ای از جامعه‌شناسان که گرایش‌هایی بطرف الگوهای علوم زیستی دارند بیشتر به اجتماع بعنوان یک ارگانیسم یا یک مجموعه‌ی زنده توجه می‌کنند. یعنی ابتدا جمع و کل را در نظر می‌گیرند و بعد جزء را که فرد انسان باشد. عملاً می‌بینیم که آن‌ها انسان را مقهور اجتماع می‌دانند. نمونه‌های افکار را می‌توان در مکتب دورکیم پیدا کرد که در ایران هم طرفداران زیادی دارد. این‌ها بیشتر جمع‌گرا هستند تا فردگرا. در قطب دیگر کسانی هستند که به فرد و آفرینندگی و خود آفرینی و آگاهی او توجه می‌کنند و می‌گویند آنها تصورات فردی و واقعیت اجتماعی دارد و واقعیت اجتماعی چیزی نیست جز آنچه که افراد بعنوان واقعیت تعریف می‌کنند. در این زمینه هم مکاتب مختلفی هست. شاید ما کس و بر را بشود از پیشروان این طرز فکر دانست. باین ترتیب در جامعه‌شناسی بورژوازی غربی تناقضی هست. اما بنظر من ما از هیچ کدام این راه‌ها بجائی نمی‌رسیم. راه حلی که می‌تواند ما را از این بن‌بست نجات بدهد این است که ببینیم در واقع خود اجتماع و انسان چه هستند و هر دو آن‌ها را بعنوان یک مجموعه نگاه کنیم. یعنی ابتدا قبول می‌کنیم که انسان موجودی آفریننده و سازنده است که جامعه و تاریخ بشری را می‌سازد و این کار را در کوشش‌های دست جمعی خود انجام می‌دهد و بعد توجه می‌کنیم که همین جامعه و تاریخ بعضی اینک از ذهن انسان خلاق خارج می‌شود خود موجودیتی پیدا می‌کند جدا از انسانی که او را ساخته است و در واقع نسبت به انسان حکم شیئی را پیدا می‌کند و انسان سازنده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این ترتیب است که یک رابطه خاص

می‌کند و طبیعت انسان را بر اساس یک سلسله عوامل ساده روانی و مکانیزم غریز در برخورد با یک مقدار شرایط بیرونی تحلیل می‌نماید. همین طور دیگر مکاتب هر کدام سعی می‌کنند یک سلسله عناصر ساده را بدست بدهند که این‌ها را مبنای شناسایی انسان قرار بدهیم. بطوریکه آن عناصر ساده توضیح دهنده‌ی تمام پیچیدگی انسان باشند. آیا بنظر شما همین توضیحات کافی است برای آنکه یک علم انسانی در قالب یک مکتب خاص بوجود آید؟

**آشرف** - برای رسیدن به پاسخی برای این سؤال چند نکته باید روشن شود. باید اول دید که تصور تحقق و تفکر از انسان چیست. یعنی اساس هر تحقیق و تفکر در این زمینه مربوط می‌شود به مفهوم انسان و تصویری که ما از او داریم. مکاتب مختلف فلسفی و اجتماعی هر کدام دارای تصور خاصی از انسان هستند و بر اساس این تصور مطالعه انسان را مورد توجه قرار می‌دهند و حتی روش و نظریه‌ها و الگوهای آن‌ها همگی متأثر می‌شود از این تصویری که از انسان دارند. مثلاً ما اگر انسان را موجودی بدانی که ساخته‌ی خداوند و نیروهای ماوراء الطبیعه و نیروهای خارجی از اراده‌ی روان انسان را بطور کلی تحت تسلط این نیروها بدانیم دارای روش‌ها و نظریه‌هایی خواهیم شد که کلاً با روش‌ها و نظریه‌های ما در صورتی که بگوئیم انسان سازنده، خلاق و خود آفرین است، فرق خواهد داشت. یا اگر تصور ما از انسان چنان باشد که او را تحت تسلط تاریخ و جامعه بدانیم، یعنی او را مخلوق جامعه بشری و تاریخ بشمار آوریم دارای نوع دیگری از روش‌ها و نظریه‌ها خواهیم بود. و این آخری همان است که جامعه‌شناسی در قرن نوزدهم بآن دست یافت. یعنی توجه خاص پیدا کرد به جامعه و تأثیری که جامعه بر انسان دارد و معتقد شد به یک اسطوره یا یک پندار و یا یک افسانه از تاریخ و جامعه بشری. در این زمینه «کنت» شدت تأثیر بود و سن سیمون هم تا حدودی. یعنی در اوایل قرن نوزدهم خداوند جامعه‌شناسی جامعه و تاریخ بود.

**آشوری** - در واقع این نظریه از طریق «هگل» شدت تثبیت شد و از طریق «مارکس» یک قطعیت کم و بیش علمی و یا یک گرایش علمی پیدا کرد.

**آشرف** - می‌توان گفت در اوایل قرن حاضر با تفسیرهایی که از «هگل» و مارکسیسم شد این نظر تثبیت گردید. یعنی بخشی از نظریه‌های «هگل» منتهی به ایده آیزاسیون دوات ملی و تثبیت تاریخ و جامعه در مکتب فاشیسم و نازیسم شد و بخشی از نظریات مارکس هم از طریق پیروان به قایل شدن به یک جبر تاریخی منتهی گردید. حال آنکه مقدار زیادی از نظریه‌های

**هگل** و مارکس دست نخورده باقی ماند بخصوص نظریات مارکس در «یادداشت‌های فلسفی و اقتصادی ۱۸۴۴» مارکس خود تا حدی از هگل متأثر بود. فلسفه قرن نوزدهم تصور تازه‌ای از انسان را نیز بهمراه داشت، یعنی انسان سازنده، خلاق و خود آفرین که سازنده تاریخ و جامعه و حتی طبع بشری است. و درست همین جنبه از نظریه‌های مارکس است که امروز مورد توجه فلاسفه‌ی ضد جامعه‌شناسی قرار گرفته است. مثلاً سارتر، نمونه‌ی این نوع فلاسفه است. اگر بستانیم امروزه تجدید نظری

311



می‌رسیم. یعنی آن منطق ساده و آن اصل علت و معلولی را که فرد علت است و جامعه معلول یا جامعه علت است و انسان معلول بدور میریزیم. ما نمی‌توانیم این لحظه‌ها را از هم جدا کنیم و بگوئیم که نقطه شروع آنست و نقطه ختم این. چون واقعیت يك مجموعه‌ی کامل است که بر اساس يك رابطه خاص بوجود آمده است، یعنی همان مفهوم از خود بیگانه‌گی انسان و ما می‌توانیم پلی بز نیم بین آن دو نظر به متضاد جامعه‌شناسی، یعنی توجه کنیم به آن لحظه که انسان می‌سازد و آن لحظه که ساخته‌ی او از وجود او جدا و بیگانه می‌شود و لحظه‌ای که دوبر تبه انسان از راه تعلیم و تربیت و اجتماعی شدن همان ساخته‌های خویش را بدرون خود میبرد و شخصیتش از این راه تکوین می‌پذیرد. این‌ها هر کدام لحظه‌ها و جنبه‌هایی از يك رابطه دیاکتیک‌اند.

اجتماعات امر یک‌زده شایع است. در این نظریه تعریف حقیقت این است: «چیزی که مصلحت باشد حقیقت است». یعنی این‌ها بقول «برتر اندر اس» تعریف جدیدی از حقیقت ارائه می‌دهند. یعنی هر چه که مصلحت است، بدر می‌خورد و سود و فایده‌ای دارد «حقیقت» است، حتی اگر خدا باشد. یعنی اگر اعتقاد بوجود خدا مصلحت باشد و یا برای فرد و جامعه از نظر راحتی اعصاب و آرامش دلخواه مفید باشد، در این صورت خدا حقیقت دارد. وقتی سه نظریه اصالت کمیت، اصالت رفتار و اصالت مصلحت در پهنه فعالیت تاریخی انسان در عصر حاضر و در جامعه‌ای نظیر جامعه غرب و آمریکا با هم تلاقی می‌کنند سرعت با هم ترکیب و تلفیق می‌شوند و مکتب پوزیتویسم جدید را بوجود می‌آورند که سرعت اشاعه پیدایمی کند. البته واضح است که نتایج و آثار این ترکیب در جامعه‌ی نظیر جامعه‌ی آمریکایی بیشتر متوجه فعالیت‌های اقتصادی است که در آن تمام نظام ارزش‌ها مبتنی بر کسب موفقیت و سود بیشتر و ثروت زیاد تر است. در چنین محیطی است که این نظریه رشد می‌کند. یعنی در جامعه‌ای که بقول «هربرت مارکوس» فیلسوف و جامعه‌شناس انقلابی معاصر جامعه‌ای «یک بعدی» است. یعنی انسان در آن فقط «یک بعد» دارد و آن «بعد» کسب موفقیت پول است و انسان در آن کاملاً در یک بعد محدود شده است. واضح است که در این جامعه هر مسئله انسانی که برای تغییر و تحول اجتماعی طرح شود یا نظام موجود را مورد انتقاد قرار دهد و یا تحول بسوی نظامی دیگر را خواستار باشد و یا خواهان تغییری انقلابی در نظام موجود باشد با مصلحت آن نظام مغایر است و در برابر آن

**نوری علاء - آیا جریان مکتب جامعه‌شناسی در جوامع غرب بهمین‌ها که گفتید خاتمه می‌پذیرد؟**

**اشرف -** نه. آنچه که امروز در این جوامع تسلط آن‌هم بی‌ارتباط با موفقیت اجتماعی

و تاریخی این جوامع نیست مکتب اصالت تبحر به واصلات امر مثبت است (پوزیتویسم جدید)، این طرز فکر هم توجهی دارد به علمی کردن جامعه‌شناسی و نیز شدت‌گرایش دارد بسوی اخذ مدل‌های علوم طبیعی و بکار بردن آن‌ها در مطالعه زندگی اجتماعی انسان. در این مکتب انسان بعنوان شیئی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. یعنی با انسان رفتاری کاملاً مشابه شیئی مادی می‌شود. این مکتب را چند طرز فکر فرعی بوجود آورده‌اند که باید آن‌ها را شناخت. اول توجه به «اصالت کمیت» است. یعنی طرز فکری که می‌گوید هر چیزی را اگر بخواهیم مطالعه کنیم باید آن را بصورت کمی در آوریم. هر چیزی که «کمیت» نداشته باشد، علمی نیست. دوم توجه به اصالت رفتار ظاهری و خارجی انسان است که گرایش دارد به نظریه‌های بازتاب شرطی **پاولوف** روسی مبتنی بر اینکه انسان موجودیت او متشکل از تحریکاتی است که از خارج وارد می‌شود و پاسخ‌هایی است که انسان به این تحریکات می‌دهد (یعنی نظریه محرک و پاسخ) یا این ترتیب مسایل آگاهانه و ذهنی انسان و بطور کلی آگاهی او نا دیده گرفته می‌شود و در واقع سازندگی انسان فراموش می‌شود و اینکه انسان در برابر محرک‌های مختلف محتملاً پاسخ‌های مختلف و اغلب پیش‌بینی نشده نشان می‌دهد بحساب نمی‌آید و از یاد می‌رود که انسان کاملاً مقهور محیط اجتماعی و طبیعی خود نیست و در آن دخل و تصرف می‌کند و حتی به اعتباری همه‌ی این توانائی‌های بشری نفی می‌شود. در واقع این نظریه بیشتر در زمینه یادگیری مورد توجه است و در جامعه‌شناسی بشیر مورد علاقه کسان نیست بلکه معتقدند اجتماع و محیط بر انسان تسلط دارند. سومین نظریه‌ای که پایه مکتب اصالت تبحر به و امر مثبت را بوجود می‌آورد مکتب «اصالت مصلحت» است که بیشتر در آمریکا و

جامعه‌شناس تجربی محض بلافاصله پاسخ می‌دهد که «ما به‌دوری و قضاوت در ارزش‌ها نباید بپردازیم و نمی‌پردازیم و دیگر اینکه نظام موجود حاصل مصلحت جامعه است و روش مطالعه ماهم در مسایل باید بر تو این مصلحت روشن شود. عبارت دیگر در جامعه حاضر مصلحت در این است که به آمار و روش‌های آماری توسل بچوئیم تا بتوانیم نتایجی عملی و مصلحتی از مطالعه خود بدست آوریم. و کار جامعه‌شناسان امروزه پرداختن به مسایل کلی نیست کار ما این نیست که بگوئیم فلان جامعه خوب است یا بد و یا خواهان تفسیر آن جامعه باشیم و یا از آن انتقاد کنیم، بلکه کار ما بیشتر شبیه کاریکاتکنسین است. ماهیچ فرقی نداریم با آن لوله‌سازی که می‌تواند در هر جامعه‌ای لوله‌سازی کند و شکل ساختمان جامعه‌کری به کار او ندارد، حتی نوع صاحب‌کار و سفارش‌دهنده هم برای لوله‌کش و مافرق نمی‌کند... حتی می‌بینیم که در ایران هم خیلی از مدعیان جامعه‌شناسی به این مکتب تمایل هستند و اعتقاد دارند که به بد و خوب نباید کاری داشت. بما می‌گویند مسایل اقتصادی را محاسبه کنید، ماهم می‌کنیم، یا می‌گویند مطالعه کنید که چرا جوانان ترك تحصیل می‌کنند، و یا مغزها فرار می‌کنند، ماهم میروییم و مطالعه می‌کنیم و پیدا می‌کنیم. دیگر بما چه ربطی دارد. که این مسایل در چهار چوب کدام ساختمان

اجتماعی جاری است... این در واقع اساس تصویریت که این عده از جامعه‌شناسی و نقش و مسؤولیت جامعه شناس دارند. این‌ها عمدتاً تأکید می‌کنند که جامعه‌شناس از آنجا که نباید داوری در ارزش‌ها کند نمی‌تواند و نباید متعهد باشد. یعنی نه جامعه‌شناسی متعهد است و نه جامعه‌شناس.

**نوری علاء وجود چنین طرز فکری در زمینه عملی چه حالتی را پیدایمی کند؟**

## گفتگو با...

دهند که دستیابی به آن برای هر کسی مقدور نیست. در حالیکه مسایل اجتماعی با مسایل تکنیکی فرق دارد و به مردم متعلق است یعنی مردم باید دائماً در جریان تجزیه و تحلیل های اجتماعی باشند تا بتوانند فعالانه در يك محیط دموکراتیک برای تعیین سرنوشت خودشان شرکت نمایند. بدین ترتیب است که جامعه شناسی تجربی محض واجد تمایلات ضد دموکراتیک نیز می شود. ضمناً با علم پسند شدن و از آن خواص شدن این نوع جامعه شناسی، متفکران آن هم به تا جرانی مبدل میشوند که برای برگرداندن تشکیلات خود محتاج پول هستند. و عملاً ناچارند برای تهیه پول به بنیاد را کفیل یا فورد و یا ارش آمریکا مراجعه کنند.

● نوری علاء — با شناخت شکل و پایه این نوع جامعه شناسی باید ببینیم که چه نوع

مسائلی مورد توجه متفکران آن قرار می گیرد.

**اشرفی** — این مسئله مهمی است. چرا که در علوم اجتماعی خود امر طرح مسئله اهمیت خاصی دارد. در جامعه شناسی بنظر من باید مسائلی را طرح کرد که دارای ربط و اهمیت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی باشند. یعنی مسایل اساسی زندگی انسان باید مورد توجه قرار گیرد اما آیا این مسایل مورد توجه بورژوازی هم هست؟ طبیعی است که نیست. چرا که بورژوازی نمی پرسد معایب من که نظامی سرمایه داری هستم چیست؟ آنها طرح می کنند که چه بکنیم تا مثلاً در فلان کارخانه بازده کارگران بالا برود و جامعه شناس بنظر غیر متعهد آمریکایی یا آمریکای زده ای اهل اصالت تجربه به کمک آن می رود و راهنمایی می کند.

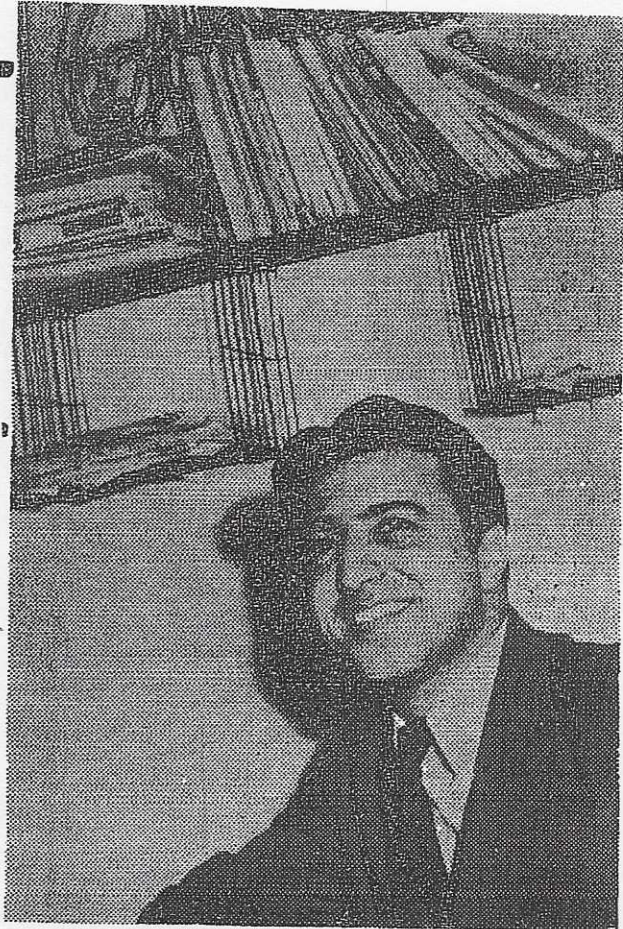
**اشرفی** — کالاروشن است که این مکتب مورد توجه بوروکراسی و بورژوازی هر دو هست، این ها همیشه به يك عده تکنیسین اجتماعی احتیاج دارند. بوروکراسی غربی دستگاهی است با کارائی زیاد و کاملاً بر عقل و منطق مبتنی است. علم می تواند موجب افزایش این کارائی باشد. اینجاست که جامعه شناسی علمی یوزیویست گسترش پیدا می کند و در خدمت بورژوازی و بوروکراسی درمی آید. حال باید دید استفاده کنندگان از این جامعه شناسان غیر متعهد چه کسانی هستند. این ها ادعا می کنند که کار فرما هر که باشد آن ها برای او مطالعه خواهند کرد. اما روشن است که نیروهای

کارگری یا روشنفکری یا مخالف خوان دارای استطاعت مالی نیستند و قدرت کافی ندارند. پس در واقع امر، جامعه شناس تجربی محض خود بخود در خدمت سرمایه داری درمی آید، یعنی این جامعه شناسان در عین حالیکه شعار می دهند که ما غیر متعهدیم و جامعه شناسی باید غیر متعهد باشد تا علمی شود، عملاً متعهدند، منتهی تعهدشان نسبت بدستگاه های سرمایه داری است، در ضمن باید گفت که در خود این جامعه شناسی هم يك حالت تکنوکراسی بوجود آمده است. این ها عملاً خود را از مردم جدا کرده اند با خلق اصطلاحات و الفاظ عجیب و غریب برای خود زبان تازه ای ساخته اند. نسبت هائی را بوجود آورده اند که ممکن است معانی ساده ای داشته باشند اما برای مردمی که با این لغات سرو کار ندارند عجیب و غریب جلوه کند. این هاسی می کنند دائماً خود را واجد تخصصی نشان



که ما فکر می کنیم فکر نمی کند. او انسان را تکه پاره می کند و در هر مورد خاص- بعنوان يك تكنيسين- يك جنبه از زندگی انسان را مورد مطالعه قرار می دهد. او اصولاً با کلیت انسان کار ندارد. چرا که در آن صورت بسیاری از مسایل خارج از قلمرو تجربه و اصالت تجربه قرار می گیرد. در واقع درست است که این جامعه شناس اهل تجربه است و کمیات را در نظر دارد و از روش های مشخص علمی استفاده می کند، ولی عمل تصویری که او از انسان یا پاره های خویشتن انسان بدست می دهد يك مشت مفاهیم و تصورات مجر است که رنگ تجربی بآن زده شده است. یعنی بجای انسان فعال و آگاه و سازنده يك مشت فرمول تحویل مامی دهد. یعنی انسان خلاق را بیک ماشین یا يك مولکول و یا يك آمیب تبدیل می کند و می گوید همه ی آنها تحت تسلط نیروهای معین و مشخصی هستند. مثلاً لاند برگ که از اعظم این مکتب است می گوید: «چه فرقی است بین يك تکه کاغذ که با آن را در هوا می برد و از جایی بجایی می کشاند و انسانی که از جماعتی فرار می کند. هر دوی آنها تحت تأثیر نیرو های مشابهی هستند.» یعنی او شعور و خلاقیت آدمی را نفی می کند.

**آشوری** - در واقع از همه ی گفته ها چنین می توانیم نتیجه بگیریم که در پس همه ی مکاتب جامعه شناسی علمی که مدعی علم بودن هستند يك فرض یا يك تصور قبلی و توضیح داده نشده از انسان وجود دارد. و جامعه شناسان با فرض اینکه علم هستند و بدون فرض قبلی می خواهند بطرف موضوع



**دومین قسمت گفتگو با احمد اشرف محقق و جامعه شناس**

**وظیفه جامعه شناس امروز انتقاد از وضع موجود اجتماعی است نه توجیه آن**  
 ● اهمیت دید تاریخی در جامعه شناسی.

● **نوری علاء** : جامعه شناس در مکتب غربی نسبت بانسان چگونه می اندیشد ؟  
**اشرف** - جامعه شناس غربی به انسان بآن معنا

مورد مطالعه تقرب بچوبند، ناخود آگاه یا آگاه فرضی را انتخاب می کنند بی آنکه بما بگویند که آن فرض چیست و چه چیزی را می خواهند بر مبنای آن توضیح بدهند. در مقابل همه این مشکلات باین نتیجه می رسیم که جامعه شناس بعنوان علم همیشه به نقد و توضیح فلسفی میانی خود احتیاج دارد و جامعه شناس بی فلسفه همیشه انسان را به حد يك شیئی و یا يك موجودیت ساده که کلیت و جامعیت انسانی را از یاد برده است تقلیل می دهد. در اینجاست که اهمیت جامعه شناسی انتقادی که جنبه ی قوی فلسفی دارد آشکار می شود.

**اشرف** - کاملاً درست است. در حقیقت انسان عملاً خواه و ناخواه دارای تمهیداتی است و جامعه شناسی غیر متعهد وجود خارجی ندارد. منتهی آنچه مورد توجه ماست این است که هر جامعه شناسی باید آگاهی جامعه شناسانه داشته باشد و خودش را تجزیه و تحلیل کند و بداند نسبت به چه چیزی متعهد است و چه می گوید. حال آنکه جامعه شناسان تجزیه محض که سرمایه داری وابسته اند در واقع نمی خواهند وابستگی خود را برملا کنند و صریحاً از آن نظام دفاع نمایند، پس می روند در لاک عدم داوری در ارزش ها.

**آشوری** - البته این انتقاد مثلاً بر جامعه شناسی حاکم پرشوروی نیز صادق است.  
**اشرف** - بله درست است.



وارائه میدهد و در نتیجه بمردم نیز آگاهی میدهد تا بدانند که واقعا مسایل اساسی اجتماعیشان چیست . و در يك نظام دموکراتیک این آگاهی لازم و ضروری است . جامعه شناس انتقادی بدون جدا کردن انسان و اجتماع از هم و در عین داشتن اعتقاد به خود آفرینی انسان و نیز با توجه به ضرورتها و اجبارهای نظامهای اجتماعی که بر فرد تحمیل میشود معایب و مسایل را مورد توجه قرار می دهد . حال آنکه جامعه شناس تجربی محض مسایلی از قبیل فحشاء ، اعتیاد به مواد مخدره و خودکشی را مورد مطالعه قرار می دهد و فراموش می کند که مسایل اساسی يك جامعه صنعتی پیدایش و رشد سریع غولهای بوروکراتیک است ، جدائی انسان از محصول کار خویش است و نه تنها کارگران بلکه کارمندان نیز از مسایل کار خود جدا شده و با آنها بیگانه اند . امروزه دموکراسی رفته رفته معنای خود را از دست میدهد چرا که اتخاذ کننده های همه ی تصمیمها این دستگاه های عظیم بوروکراتیک هستند و کارشان هر لحظه بیشتر بصورت تکنیکهای پیچیده و پیشرفته در می آید و دیگر انسانهای عادی قدرت دخالت در سر نوشت خویش را ندارند . در مقابل این مسایل فحشاء و اعتیاد به مواد مخدره مسایل فرعی و دست دوم هستند .

● **نوری علاء** - یعنی در واقع عرض آن جوهرند . من فکر می کنم جامعه شناس با مطالعه مسئله ای مثل فحشاء نیز می تواند بهمان مسایل اساسی برسد . چرا که اگر جامعه شناس تجربی محض این مسایل را در حوزه ای محدود مطالعه می کند جامعه شناس انتقادی می تواند اینها را در زمینه مسایل اساسی انسانی و اجتماعی و تاریخی تجزیه و تحلیل کند .

اشرفه بله درست است . در این موارد جامعه شناس انتقادی بلافاصله توجه می کند که این پدیده و مورد خاص يك چیز مستقل و مجزا و مجرد نیست . این يك جریان است که در يك نظام اجتماعی کلی تر اتفاق می افتد . البته در این زمینه جامعه شناسان فونکسیونالیست هم توجهاتی دارند و این مسایل را بعنوان يك جزء از جامعه ، و روابطشان با اجزاء دیگر و با نظام کل مورد مطالعه قرار می دهند ، اما جامعه شناس انتقادی يك پله هم بالاتر می رود و دوره تاریخی راه مورد توجه قرار می دهد ، و کل را يك امر ابدی و ازلی حساب نمی کند و آن را بعنوان يك پدیده که احتمالا خاص دوران ماست مورد توجه قرار می دهد . در واقع جامعه شناس انتقادی دارای يك دید تاریخی هم هست ، اما در تاریخ هر دوره را يك مرحله ی گذرا بحساب می آورد که بسوی

آشوری - آن جا هم بر اساس يك سلسله مفروضات از پیش قبول شده ای که بنظر جامعه شناسان مبانی اساسی علمی هستند يك سلسله واقعیات توضیح داده میشود . حال آنکه خود آن مبانی در واقع به آن معنی علم نیستند و در حوزه فلسفه قرار دارند و میشود با آنها نیز انتقاد کرد

اشرفه - در اینجا فقط يك تفاوت وجود دارد و آن اینست که جامعه شناس شوروی از عان می کند که دارای فرضیاتیست و به نوعی ایدئولوژی اعتقاد دارد و رسماً خود را وابسته و متعهد نسبت به آن می داند ، حال آنکه جامعه شناس تجربی محض در عین حالیکه درست همان کار را انجام می دهد و دارای پیشداوریها و تصورات و تعلقات خاطری بهمان صورت است از بیان این واقعیت طفره می رود و يك سرپوش علمی و عدم تعهد درونی آن می گذارد و در واقع نعل وارونه می زند و بنظر من این خطرناکتر است .

● **نوری علاء** - برگردیم بسر حرف و سخن اصلی خودمان که جامعه شناسی انتقادی بود .

اشرفه بله می گفتم که آگاهی برای جامعه شناس نسبت به ذهنیات خودش لازم است . او البته میتواند از روشها و تجزیه و تحلیل های علمی هم استفاده کند ، اما باید بکوشد که در مطالعات خود در بند کلیشه های ذهنی خویش نماند و سعی نکند نتایج مطالعات او همان چیزهایی از آب در آید که او از پیش می خواسته است یا فرض کرده است . مثلاً اگر در جستجوی یافتن نحوه تغییرات و تحولات جامعه آمریکا قبل از مطالعه نباید مسیر این تحولات را فرض کند و در پی اثبات صحت فرض خود باشد . منتهی او می تواند سوال کند که آیا نیروی پرولتاریا در آمریکا يك نیروی انقلابی هست یا نه؟ نه اینکه چون صدسال پیش مارکس گفته است که در جوامع صنعتی پرولتاریا يك نیروی انقلابیست در پی اثبات این فرض باشد . چرا که اگر مسایل اینقدر روشن و جبری و محتوم باشد که دیگر نیازی به جامعه شناسی نیست .

● **نوری علاء** - یعنی برای جامعه شناس گریزی از داشتن يك فرض نیست و او باید مبنای کار خود را بر يك فرض بگذارد ، منتهی نباید در پی توجیه و اثبات آن فرض باشد ، بلکه باید صحت و سقم آن را به تحقیق بکشد؟

اشرفه - درست است . و در همین فرضهاست که مسایل اساسی هم باید مطرح شود . این دیگر کار جامعه شناسی انتقادی است و ما می بینیم که امروز حتی در جامعه شناسی امریکائی هم يك «موج نو» بوجود آمده است که گرچه هنوز حالت حاشیه ای دارد ولی روز بروز قوی تر می شود . این جامعه شناسان به تعهد و مسئولیت و رسالت خود معتقدند . جامعه شناس انتقادی امروزه بجای کوشش در راه توجیه وضع موجود توجه خود را به انتقاد از وضع موجود معطوف می کند . یعنی او با شناخت جامعه و مسایل انسان مسایل اساسی دوران تاریخی ما را کشف کرده

## جامعه‌شناس امر و زباید باشناخت جامعه و مسائل انسانی بمردم آگاهی دهد تا بدانند که واقعا مسائل اساسی اجتماعیشان چیست؟



دوره‌ای دیگر در حرکت است و دارای مشخصات خاص خود می‌باشد.

● نوری علاء - آیا درست بهمین خاطر نیست که شناخت جامعه‌شناسی محدود در زمان و مکان خاصی می‌شود و کشفیات جامعه‌شناسی قدرت تعمیم خود را از دست می‌دهد؛ از علم بودن می‌گریزد؟

آشوری - در واقع می‌شود گفت که جامعه - شناسی و همه‌ی علوم‌ی که با انسان سروکار دارند، هرگز نمی‌توانند مدعی علم بودن باشند، اگر آفرینندگی انسان را بپذیریم و اگر قبول کنیم که انسان فقط تابع شرایط بیرونی نیست و در انسان چیزی هست که از حوزه قوانین تجاوز می‌کند و انسان را همیشه در مقابل شرایطی غیر قابل پیش‌بینی قرار می‌دهد، خود بخود چنان قوانینی که عام و شامل همه جانبه باشند بدست آمدنی نیستند، هم بدلیل اینکه انسان قابل پیش‌بینی نیست و هم بدلیل اینکه مطالعه کننده چون بیرون از شرایط وضع خویش نیست - آنچنانکه ناظر و حاکم بر طبیعت است و می‌تواند آن را از بیرون تماشا کند - و محدود به شرایط اجتماعی و تاریخی خود است و ناگزیر در این رابطه هر قدر هم که بینش و نبوغ و استعداد قوی باشد شرایط محتمل آینده بطور شاید و باید برای او قابل پیش‌بینی نیست. بهمین دلیل است که جامعه‌شناسی انتقادی امروزه یک گرایش مهم فلسفی محسوب می‌شود.

نوری علاء - یعنی می‌توانیم نتیجه بگیریم که جامعه‌شناسی در مسیر تاریخی خود درست بموازات کوششی که برای اثبات علم بودن خود کرده است، خود بخود علم بودن خویش را نفی کرده است. البته این نتیجه را در این مکتب انتقادی می‌توانیم بگیریم چرا که مطابق گفته‌های اشرف در مکاتب دیگر حتی واقعیت اجتماعی را قابل تقلیل به ارقام و اعداد می‌دانند.



● **نوری علاء** - تصور می‌کنم تا حدودی بیجریان و مکتب مختلف جامعه‌شناسی در جهان آشنا شده‌ایم و همین آشنائی زمینه مناسبی است که می‌توان بر مبنای آن به علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی در ایران پرداخت. در اینمورد می‌توانیم کار را دسته‌بندی کنیم. بهتر است اول درباره رشد علوم اجتماعی و پیدایش جامعه‌شناسی در ایران صحبت کنیم و سابقه تاریخی و مراحل مختلف آن را بشماریم.

**اشرف** - ابتدا باید روشن کنیم که منظور ما از علوم اجتماعی چیست، بطور کلی علوم اجتماعی تشکیل می‌شود از اقتصاد جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روانشناسی اجتماعی، جمعیت‌شناسی و علوم سیاسی. از لحاظ سابقه تاریخی در ایران اجتماعیات (با اصطلاح آقای دکتر صدیقی) یعنی مطالعات اجتماعی از دیرباز مورد توجه بوده است. آنچه در این زمینه تا پیش از انقلاب مشروطیت داریم دارای نظم و ترتیب خاصی نیست، اما اولین مرحله علوم اجتماعی در ایران مقارن است با پیدایش افکار آزادیخواهان قبل و ضمن انقلاب مشروطه، در این مرحله افکاری به ایران وارد شد که حاصل رشد بورژوازی در کشورهای غربی بود. در ایران افکار مزبور بوسیله کسانی که با دنیای غرب رابطه داشتند مثل بازرگانانی که با خارج به تجارت مشغول بودند و یا روشنفکرانی که از کشورهای متوسط و طبقات بالای جامعه بودند و برایشان سفر به کشورهای خارج ممکن بود معرفی شد. در واقع تمام کسانی که در نهضت مشروطه بعنوان پایه‌گذاران مبنای فکری نهضت شناخته میشوند از این دسته‌اند که مطالعه کیفیت و وضعیت کار و فکر آنها خود امر بسیار مهمی است. در این دوره افراد متعدد و روزنامه‌ها و مجلات مختلف مقدمات پذیرش تجزیه و تحلیل‌های اجتماعی و بعبارت دیگر راه ورود به مرحله دوم تاریخ جامعه‌شناسی ایران را هموار کرده‌اند.

**آشوری** - باید متوجه بود که آنچه در این دوره وجود داشت بیشتر یک نوع فلسفه اجتماع بود تا جامعه‌شناسی و بخصوص فلسفه سیاست و حکومت مطرح بود و در همه این‌ها تمایلات صریح آزادیخواهی وجود داشت و ریشه‌های این تمایلات و افکار هم به ژان ژاک روسو و مونتسکیو و دیگر پیشروان و مدافعان حقوق طبیعی می‌رسید. بعبارت دیگر بیشتر گرایش‌ها فلسفی و سیاسی بود و کوشش میشد که فلسفه اجتماعی لیبرال غربی اخذ شده و با شرایط جامعه ایرانی تطبیق داده شود و نمی‌توانیم بگوئیم که بمعنای امروزی کلمه «جامعه‌شناسی» در آن زمان مطرح بود.

**اشرف** - کاملاً درست است. می‌شود گفت این یک مرحله ماقبل تجزیه و تحلیل‌های دقیق جامعه‌شناسی بوده است. و آنچه وارد ایران شد بیشتر به افکار اجتماعی و فلسفه‌های اجتماعی - سیاسی مربوط بود، ولی همین‌ها زمینه‌ای را بوجود آورد تا به اهمیت تجزیه و تحلیل‌های اجتماعی و نقش آنها در عمل اجتماعی انسان توجه شود و روشن گردد که برنامه‌های اجتماعی چگونه می‌توانند در تغییر دادن جامعه و تبدیل شکل آن بصورتی مطلوب مؤثر باشد.

● **نوری علاء** پس در واقع جامعه‌شناسی بمعنی امروزی کلمه در مرحله دوم مطرح میشود.

**اشرف** - در مورد مرحله دوم باید به جریان‌های مختلف جامعه‌شناسی توجه کرد. باین معنی که در این مرحله گرایش‌هایی بوجود می‌آید که هر یک را باید جداگانه مورد مطالعه قرار داد. اولین جریان در واقع، به ظهور برخی از نشریات سیاسی مربوط میشود که به تجزیه و تحلیل‌های مارکسیستی پرداختند. این جریان بطور مشخص با انتشار مجله «دنیا» آغاز می‌شود. بعد از شهریور ۱۳۲۰ تعداد این نشریات زیاد میشود و کتاب‌ها و جزوه‌های بسیاری در زمینه تحلیل‌های اجتماعی منتشر می‌شود که در آنها صریحاً گرایش‌های اجتماعی، فلسفی و علمی مارکسیستی بچشم می‌خورد.

سو مین قسمت از  
گفتگو با احمد اشرف  
محقق و جامعه‌شناس



## انتقادی به جامعه شناسی در ایران

نقش بر نامه‌های  
اجتماعی در تغییر  
دادن جامعه و تبدیل  
شکل آن بصورتی  
مطلوب

کتاب و رساله‌های جامعه‌شناسی که در گذشته منتشر می‌شد کمک به شناسائی جامعه ایرانی و تحلیل مسائل اجتماعی و تاریخی آن نمیکرد.

● اغلب این عقائد «وارثاتی»



مارکسیستهای ایرانی غالباً یک عده علاقمند دگماتیست تربیت کرده اند که طوطیوار مفاهیمی چون زیر بنا و روبنا و تز و آنتی تز و سنتز و اعتقاد به سیر خلل نا پذیر تحول جوامع بشری از کمون ابتدایی به برده داری واز آن به فؤدالیزم واز آن به سرمایه داری و سرانجام به سوسیالیزم را تبلیغ میکنند.

### ● نوری علاء - یعنی باین آسانی میشود بر این جریان قلم

رد کشید ؟

**اشرف -** بطور کلی میشود این عیب را بتجزیه و تحلیل های این دوره مارکسیست های ایرانی گرفت ، ولی از سوی دیگر نباید این مطلب را انکار کرد که همین نشریات پر شد تفکرات اجتماعی و افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی در ایران کمک کرده اند. و یک رشد خیلی سریع با آگاهی سیاسی مردم داده اند و عبارت دیگر در مردم نسبت برداختن بمسائل اجتماعی رغبت ایجاد کرده اند اما مهمی این محاسن نمی توانند این ضرر را جبران کنند که کوشش آنها ایجاد یک عده علاقمند دگماتیست بوده است. و دگماتیسم حاصلی جز تبیلی ذهنی ندارد. ذهن ایرانی اصولاً دنیال نسخه میگردد سوابق تاریخی نشان میدهد که ایرانیان علاقمندند که یک امر مشخص و معین را بپذیرند. این حالت در مذهب ویدیه و پندشاه و گرایش های مذهبی مانیز وجود دارد و ما بخوبی می بینیم که مردم چقدر در مذهب با جتهاد بی علاقه اند البته این می تواند معلول علتی نظیر نبودن آزادیهای اجتماعی و دموکراسی و نیز آزادی تبادل نظر و افکار باشد بهر حال در ایران همیشه دنیال یک نسخه می گردند ، که مثلاً مسیر تحولات بشری چنین است و جز این نخواهد بود ، می خواهند خیالشان راحت باشد و زحمت تفکر را بخود نهند. تعلیمات مارکسیست های ایرانی نیز به این حالت و در نتیجه به ایجاد تبیلی ذهنی کمک کرده است ، حال آنکه یک چنین طرز فکر خشک و جامدی با اصول دیالکتیک و با اصول زندگی و روابط و موجودیت انسان و سازندگی او مغایرت دارد.

### ● نوری علاء - اما گفتید در دوره دوم تاریخ جامعه شناسی

ایران جز این جریان ، مادارای جریانات دیگر فکری نیز بوده ایم ؟

**اشرف -** بله ، جریان دوم به نشریات و آثار تاریخی تعلق دارد که با «علم وزندگی» شروع میشود . اینها تجدید نظری کرده اند در نظریه هاییکه به نقل قول از مارکس ارائه میشد و در واقع در آثار خود به تجزیه و تحلیل مسایل ایران شکلی رها از قید و بندها و دستورها و فرضیه های از پیش ساخته شده دادند . در این جریان تجزیه و تحلیل ها دارای ارزش علمی بود .

### ● نوری علاء - آیا همین اصطلاح «مارکسیستی» برای معرفی

این جریان کافی است ؟

**اشرف -** نه ، چرا که جریان دارای خصصت بخصوصی بود و مارکسیسم در آن معنایی خاص داشت. یکی از مشخصات عده این تجزیه و تحلیل ها آن بود که تمیز و تفسیر خاصی از مارکسیسم داشت. این تفسیر خاص در زمان استالین در اردوگاه سوسیالیسم مستقر شده بود و در آن همه ی جزئیات امور معین و مشخص میشد و آکادمیسین های شوروی طبق دستور مسایل را تجزیه و تحلیل می کردند و به فرم های مشخص و معینی می رسیدند در ایران هم عیناً همین روش دنبال میشد. در واقع کسانی که در ایران در این جریان خاص فعالیت داشتند و به مطالعه و تحقیق مسایل اجتماعی پرداختند بجای آنکه نظریه های مارکس را مورد مطالعه قرار دهند و یا شرایط تاریخی و اجتماعی ایران را دقیقاً مطالعه کنند ، دست بمطالعه خیلی سطحی درباره اجتماع و تاریخ ایران زدند و کارشان به شمارهای کلیشه ای و ترجمه آثار خارجی تبدیل شد . و تحقیقاتی که درباره مسایل ایران بعمل آوردند بیشتر حاوی همان مسایلی بود که از پیش نتیجه اش را روشن کرده و محتوم میدانستند . یعنی از ابتدا نظریه ها و فرضیه ها و تئوریه ها بصورت ثابت و مشخص حاضر بود و آنها فقط می خواستند مثالهایی از جامعه ایران برای این از پیش ساخته و پرداخته شده پیدا کنند. بدین ترتیب در اولین جریان از دومین مرحله تاریخ جامعه شناسی در ایران تجزیه و تحلیل دقیقی از مسایل اجتماعی ایران بعمل نیامد .

**آشوری -** یکی از کتابهای مشهور آن زمان در این زمینه همان «جامعه شناسی» احمد قاسمی است که کتابی است بسیار سطحی ، با کوششی برای دگماتیسم و فرموله کردن مسایل اجتماعی در قالب معین این کتاب سالها کتاب معتبر جامعه شناسی محسوب میشد حال آنکه این علم الاجتماع بیشتر یک آیدئولوژی و یک برنامه عملی سیاسی بسود از لحاظ ریشه ها و معیانی فلسفی اش نیز از آن جهت که گرایشی وارداتی بود و مستقیماً درباره آن در ایران فکر نشده بود و بعنوان یک متد از آن استفاده شده بود هرگز نتوانست کمکی بشناسائی جامعه ایران و تحلیل مسایل اجتماعی ، تاریخی و سیاسی آن بکند و همچنان همیشه توی آن قوالی و فرمولهای کلی باقی ماند و نشان داد که نه بعنوان علم جامعه شناسی قابلیت دارد و نه بعنوان تئوری عمل سیاسی.

**اشرف -** کاملاً درست است . حتی می بینیم که در آن نشریات مقالاتی درباره جامعه شناسی امریکائی و جامعه امریکائی ترجمه و چاپ میشد که از منابع شوروی گرفته شده بود. حال آنکه در آن زمان جامعه شناسان شوروی درباره جامعه شناسی بورژوائی مطالعه دقیقی نداشتند و تمیکردند تا بعنوان عمیقاً آنرا مورد انتقاد قرار دهند ، بلکه بیشتر مقالاتی را اکتفاً بدست آنها میرسید و آنها بلافاصله وبدون توجه اساسی این مقالات را مورد انتقاد قرار می دادند و می گویدند ، در حالیکه افراد و آثار و مکاتب اساسی بورژوازی غربی اساساً از آگاهی و دسترس آنها خارج و مصون بود. مقالات آنها عیناً در مطبوعات ایران هم منعکس میشد .



● نوری علاء - ولابد حالا وقت آن رسیده است که به مرحله سوم از تاریخ جامعه‌شناسی ایران بن‌نسیم؟

**اشرف -** البته باید بگوئیم مقدمات بوجود آمدن این مرحله به موازات مرحله دوم فراهم شد، اما با پایان یافتن آن مرحله بود که جریان‌های مرحله سوم شکل قاطع و روشن بخود گرفت. شاید بتوانیم آغاز مرحله سوم را سال ۱۳۳۶ بدانیم. در این سال است که اقدامات اولیه برای توسعه جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی صورت می‌گیرد. ● نوری علاء - لابد در این مرحله هم دارای چند جریان جامعه‌شناسی مختلف هستیم؟

**اشرف -** بله درست است. اولین این جریان نهاد در دانشگاه پدید آمد. در سال ۱۳۱۹ برای اولین بار درس جامعه‌شناسی در دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی تهران دایر شد. اولین کتاب در این رشته را آقای دکتر مهدوی در سال ۱۳۲۳ نوشت بنام «علم الاجتماع» و اصطلاح «جامعه‌شناسی» را آقای دکتر صدیقی وضع کرد که اولین استاد این رشته بود در دانشگاه تهران. از ۱۵ سال پیش که تجزیه و تحلیل‌های نوع مرحله دوم، از صحنه خارج میشود و کنار گذاشته میشود و خلائی نسبت به تحلیل مسایل اجتماعی پیدامی‌شود این نوع جامعه‌شناسی رشد سریعی می‌کند. در این سال است که درس جامعه‌شناسی به رشته علوم اجتماعی تبدیل میشود.

**آشوری -** البته يك عامل دیگر هم برای رشد این جریان وجود دارد و آن بازگشت عده‌ای از جوانان بود که در کشورهای غربی علوم اجتماعی تحصیل کرده بودند مثل دکتر نراقی، دکتر راسخ، و دکتر بهنام.

**اشرف -** درست است، دکتر نراقی و دکتر راسخ در رشته جامعه‌شناسی تحصیل کرده بودند و دکتر بهنام در رشته اقتصاد و جمعیت‌شناسی، دکتر علی محمد کاردان که تعلیم و تربیت خوانده بود تدریس روانشناسی اجتماعی را بعهده گرفت و با انتشار کتابهایی در زمینه روانشناسی اجتماعی به رشد این علم در ایران خدمت کرد. در سال ۱۳۳۷ دوره فوق لیسانس علوم اجتماعی هم درست میشود به همت دکتر نراقی مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی تأسیس میگردد و دکتر صدیقی بریاست مؤسسه انتخاب میشود. البته نقش دکتر سیاسی را نباید در ایجاد این مؤسسه فراموش کرد. او در آن زمان رئیس دانشکده ادبیات بود. بهر حال اکنون از آن زمان ده سال گذشته است. اما در طی این مدت با همه‌ی کوشش‌هایی که شده و موفقیت‌هایی که بدست آمده هنوز کادر تحقیق و آموزش رشته علوم اجتماع را همان‌هایی تشکیل میدهند که یا به گذار آن بوده‌اند و از این لحاظ شاهد رشد سریعی نبوده‌ایم. بمعنی دیگر مؤسسه و کادر آموزشی آن با همه تحقیقات خود و با همه فارغ‌التحصیلان لیسانسیه و فوق لیسانسیه کمک بسیار زیادی به اضافه شدن تعداد محققان علوم اجتماعی نکرده است. در این مدت کار اساسی شناساندن علوم اجتماعی و اهمیت آن‌ها بوده است. در واقع در این مدت اساس مینا و زیربنای کار را با زحمت زیاد فراهم کرده‌اند.



● **نوری علاء** - جدا از شکل توسعه این جریان از جامعه شناسی دوره سوم که همان دوران معاصر باشد ، بهتر است در باره محتوی و گرایش این نوع بخصوص از جامعه شناسی نیز صحبت کنید .

**اشرف** - جامعه شناسی مستقر دانشگاهی مستقیماً تحت تأثیر جامعه شناسی دانشگاهی غربی است و ما در بحث های گذشته جامعه شناسی غربی را تا حدودی شناخته ایم و گرایش های گوناگون آن را شمرده ایم . دیدیم که جامعه شناسی غربی هم دارای مکاتب مختلفی است . باید ببینیم کدامیک از این مکاتب در ایران بیشتر مورد توجه واقع شده است . البته بطور کلی نمی شود مکتب خاصی را نشان داد و آن را بعنوان مکتب مورد علاقه جامعه شناسان دانشگاهی ایران معرفی کرد . لکن بهر حال گرایش های غالبی نیز وجود دارد . برای شناخت این گرایش ها لازم است تفکیکی قائل شد بون جنبه نظری و جنبه عملی کار . آنچه در این جریان از لحاظ جنبه نظری اهمیت پیدا کرد و اشاعه یافت «جامعه شناسی دورکیم» است و بطور کلی مکتب جامعه شناسی فرانسیسی . تصور جامعه شناسی با «آگوست کنت» شروع میشود و به «امیل دورکیم» خاتمه می پذیرد ، این مکتب به عملی کردن و علم پسند کردن جامعه شناسی تمایل شدیدی دارد ، در رابطه انسان و اجتماع توجه خود را معطوف اجتماع میسازد و انسان را مقهور و تحت سلطه های جامعه میداند .

● **نوری علاء** - بهمان ترتیب که مارکسیسم میداند ؟

**اشرف** - نه ، این گرایش با مارکسیسم تفاوت کلی دارد ، دورکیم اصولاً با فکر ترقی و تکامل مخالف است مارکسیسم را بعنوان یک مکتب غیر علمی رد میکند ، همچنین دورکیم از جامعه شناسی تصویری کاملاً علمی و اثباتی دارد . دورکیم و پیروانش معتقد هستند که جامعه شناسی از مراحل گذشته است که از «افکار اجتماعی» شروع میشود و از «فلسفه تارینخ» و مسراحل «مکتب های مختلف» می گذرد و عاقبت الامر بصورت «علم جامعه شناسی» درمی آید . حال آنکه میدانیم که امروز مکتب های مختلفی وجود دارند که مکتب اثباتی یا تحصیلی یکی از آنهاست .

**آشوری** - یعنی سعی در حذف تاریخ از جامعه شناسی ؟

**اشرف** - البته نمیشود بطور قطعی گفت که دورکیم تاریخ را کاملاً حذف می کند ، چرا که او خودش توجهی کرده است به انواع و تیب های اجتماعی مثل اجتماعات ساده یا اجتماعاتی که مبتنی هستند بر انسجام مکانیک اجتماعات پیشرفته معاصر که بر انسجام ارگانیک مبتنی می باشند ، و همین توجه دلیل عنایت اوست به تاریخ .

**آشوری** - البته تیمولوژی جامعه ربط چندانی به تاریخ ندارد .

**اشرف** - بله ، ولی در همین انواع اجتماع نوعی فلسفه تاریخی و گرایش به تاریخ و به دوره تاریخی وجود دارد که امروزه متأسفانه همین مقدار هم در کار جامعه شناسان غربی دیده می شود . دورکیم با توجه به انواع جوامع در واقع به انواع دوره های تاریخی توجه دارد ، یعنی دوره ماقبل صنعت را و دوره صنعتی و شهرنشینی جدید را . او می گوید در هر دوره ای انسجام اجتماعی که اساس قوام و دوام اجتماع است از طریق خاصی بوجود می آید . ما میدانیم که جامعه شناسی اثباتی و تحصیلی معاصر این اعتقاد را به تاریخ ندارد ، حال آنکه دورکیم که در سنت جامعه شناسی آگوست کنت از پیشروان این مکتب است تا این حد به تاریخ توجه کرده است ، دورکیم دید تاریخی داشته و به بعضی از مبانی اساسی انسانی مثل مسئله ناهنجاری اجتماعی توجه کرده است .